

یونگ و هسه. ترجمه سعید فیروزآبادی

۷۱ در سال ۱۹۲۱ هسه چندین بار در جلسات روانکاوی کارل گوستاو یونگ شرکت کرد و این مهم زمانی اتفاق افتاد که ماریا، همسر او، دستخوش حالتهای روانی شدید و حاد بود و مدتی در آسایشگاهی روانی بستری شد. از دیگر سو زندگی خانوادگی هسه نیز در حال فروپاشی بود و این جلسات به حفظ تعادل روانی او کمک بسیاری کرد. تأثیر روانکاوی و آشنایی هسه با روانشناسی را به وضوح در رمان گرگ بیابان می توان مشاهده کرد. در ادامه ترجمه یکی از نامه های هسه به یونگ ارائه می شود. موضوع اصلی نامه مفهوم «تعالی» (Sublimierung) است. این مفهوم بر اساس نظریه روانکاوی فروید به تبدیل قوای غریزه جنسی به اشکال مورد قبول اجتماعی تعبیر می شود. فروید عقیده داشت که هر نیروی غریزی در نهایت به لیبیدو باز می گردد و این نیرو اگر در اهداف جنسی صرف نشود، ناآگاهانه به اهداف غیر جنسی گرایش می یابد و عامل فعالیت های فوق العاده عقلی یا هنری می شود.

سپتامبر ۱۹۳۴

جناب آقای دکتر یونگ

از دریافت نامه شما بسیار خوشحال شدم و از این بابت سپاسگزارم.



کارل گوستاو بونگ.

از آن «نگاه جستجوگر» من که تعریفش را کرده‌اید، دیگر چندان خبری نیست و در کل بیش از کندوکاو و تجزیه و تحلیل مسائل به نگرشی جامع و هماهنگ گرایش دارم. اما آنچه درباره «تعالی» گفته‌اید، بیشتر با موضوع مورد نظر هر دو ما جور درمی‌آید و در واقع اختلاف نظر بین شما و من را مشخص می‌کند. این هم از آن پیرشانی‌های زبانی معمول و امروزی است که هر کس هر نامی را به منظوری دیگر به کار می‌بندد. مثلاً شما واژه «تعالی» را خاص علم شیمی می‌دانید و این در حالی است که فروید از آن منظوری دیگر دارد و من نیز برداشت دیگری. نمی‌دانم، شاید این اصطلاح واقعاً هم برگرفته از علم شیمی باشد، ولی ترکیبات دیگر آن راهم در زبان کلاسیک لاتین می‌توان یافت.

اما در مورد خود این واژه خیلی زود می‌توان به تفاهم رسید. مشکل مفهوم نهفته در پس این واژه است. من با عقیده شما درباره «تعالی» از دیدگاه فروید موافقم و به دفاع از تعریف فروید نمی‌پردازم، بلکه خود مفهوم است که برایم به عنوان مساله‌ای فرهنگی اهمیت دارد و تفاوت اندیشه ما نیز در همین نکته است. برای شما که یزشک هستید، «تعالی» امری ارادی و هدایت‌گریزه به حوزه‌ای غیر واقعی است، اما برای من تعالی گرچه در نهایت «سرکوب‌گریزه‌ها» معنی می‌دهد، ولی فقط زمانی از این واژه استفاده می‌کنم که اجازه داشته باشم، از سرکوب «همراه با موفقیت» سخن بگویم، منظورم تأثیر گریزه بر حوزه‌ای غیرمادی، اما برارزش از جنبه فرهنگی همچون هنر است. برای مثال تاریخ موسیقی کلاسیک از دیدگاه من سرگذشت نسلهای پشت سرهم استادانی است که بی آنکه خود بدانند، غریزه خویش را سرکوب کرده‌اند و این کار بر بایه «از خود گذشتگی» شکل گرفته و این چنین ارزشی کلاسیک یافته است. برای چنین موسیقی کلاسیکی از دیدگاه من هرچه افراد بیشتری قربانی و فدا شوند، ارزش دارد و اگر برای مثال موسیقی کلاسیک اروپا در سیر سریع تکامل خود از ۱۵۰۰ میلادی تا سده هجدهم استادان و بیشتر خادمان خود را به عنوان قربانی بلعیده باشد، در

عوض از آن زمان به بعد روشنی، شجاعت و شادمانی ابدی را پدید می آورد و برای هزاران نفر، بی آنکه خود نیز به درستی بدانند، سرمشق حکمت، شجاعت و فرزانه‌گی می شود و تا مدت‌های مدید نیز این اهمیت را حفظ خواهد کرد.

هر زمان که انسانی با استعداد با صرف بخشی از نیروهای غریزی خود به چنین پدیده‌هایی یاری رساند، هستی و اعمال او بالاترین ارزش را می یابد، حتی اگر از جنبه فردی شخص آسیب روانی ببیند. آنچه که در روانکاوی به نظر من درست نیست، ایجاد گرایش و سوق دادن این «تعالی» به سوی امور ظاهری است. این «تعالی» زمانی باید صورت پذیرد که ثمری پرارزش را به ارمان آورد.

دقیقاً روانکاوی برای هنرمندان به این دلیل کاری دشوار و خطرناک است که ممکن است هنرمند را از کار خویش بازدارد. اگر چنین بلایی بر سر تازه کاری نازل شود، ایرادی ندارد، اما اگر موسیقیدانانی همچون باخ و هندل به این سرنوشت دچار شوند، بهتر است که اصلاً به روانکاوی نپردازیم و همان باخ را به جایش حفظ کنیم.

در این مقوله، یعنی هنر، ما هنرمندان به تعالی واقعی می رسیم، البته نه با اراده و جاه طلبی، بلکه با محبت. منظور من از آنچه گفتم صرفاً هنرمندان نیست، بلکه آن خدمتگزاری است که همچون دُن کیشوت در آن حال شیدایی خویش را شهبازی از خود گذشته می پندارد. دیگر بس است، من نه روانکاو و نه منتقد. مثالش همان مقاله‌ای است که درباره کتاب‌نویسته بودم و برایتان فرستادم. اگر نگاهی به آن بیندازید، می بینید که به ندرت به نقد و انتقاد می پردازم و حکمی درباره آنها صادر می کنم، یعنی کتابی را که مهم ندانم و از آن تعریف نکنم، بی آنکه اظهار نظری درباره اش داشته باشم، کنار می گذارم.

در مورد شما حسی غریزی همیشه در وجودم می گفت که ایمانی واقعی و پنهان دارید. نامه شما تأییدی بر همین حس است و از این بابت خوشحالم. آری، شما برای بیان این ایمان پنهان از مفهوم استعاره «تعالی» در شیمی استفاده کردید، درست مثل من که موسیقی را بهانه کردم، البته نه هر نوع موسیقی، بلکه موسیقی کلاسیک. سالهاست به رغم موانع بیرونی و درونی می کوشم تا در خیال خود به موسیقی نزدیک شوم و امیدوارم روزی شاهد آن باشم که بتوانم گوشه‌ای از آن را به شما نیز نشان دهم. ارادت‌مند شما. هرمان هسه ◆◆◆



پروفیسر سجاد علی خان

پرنسپل، جامعہ اسلامیہ